

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه نهم (۱۴۰۱/۹/۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه شرح فراز سوم حدیث

مسیر زهد

در ادامه حدیث معراج فرمودند اگر می خواهی «اورع الناس» باشی، هم زهد در دنیا و هم رغبت در آخرت داشته باش. پیامبر گرامی اسلام در این موقع عرضه داشتند:

"قَالَ: إِلَهِي! وَ كَيْفَ أَرْهَدُ فِي الدُّنْيَا؟"

پروردگارا! چه طور در دنیا زهد پیدا کنم.

"قَالَ: خُذْ مِنَ الدُّنْيَا كِفَافًا [حَفًّا] مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ اللِّبَاسِ، وَ لَا تَدَّخِرْ شَيْئًا لِعَدُوِّكَ وَ دُمْ عَلَى ذِكْرِي."

اول اینکه از دنیا به اندازه کفایت بهره ببرد. از لباس و غذا و نوشیدنی ها و ... در حد کفاف باشد آن قدر که انسان بتواند بندگی و عبودیت داشته باشد. دیگر اینکه برای آینده چیزی را ذخیره نکند و سوم اینکه دوام بر ذکر الهی داشته باشد.

گفته شد که زهد، بی رغبتی قلبی است و اینجا عوامل و زمینه های عملی زهد را بیان می کند. این به دلیل آن است که اصولاً همه مقامات معنوی از حالات و صفات قلب و روح انسان هستند. ولی انسان راهی برای رسیدن به این مقامات و ملکات اخلاقی جز از مسیر عمل ندارد. پس صرف اینکه زهد امر قلبی است معنایش این نیست که هیچ مولفه و الزام عملی ندارد.

عمل زمینه ساز حالات معنوی

گاهی اوقات انسان دچار خطا و اغوای شیطان می شود و مثلاً می گوید بی رغبتی به دنیا در من وجود دارد و این را در مراجعه به دل خود می گوید ولی در عمل بهترین خوراک و پوشش را دارد.

در محرم یکی گفت چرا مشکی نپوشیده ای او گفت دلت سیاه باشد و این ها ظاهر است. به نامحرم می نگرد و می گوید دلت پاک باشد و من چشمم پاک است.

باید گفت بله درست است که عفت امری قلبی است ولی برای ایجاد این امر قلبی راهی جز طرق عملی وجود ندارد و البته علم و معرفت عمل را می سازد و ایمان و معرفت اولیه لازم است و عمل این معرفت اولیه را عمیق و مستحکم می کند.

همه مقامات این گونه هستند. اخلاص هم همینطور است و برای رسیدن به آن باید یکسری اعمال انجام شود. همه مقامات معنوی از حالات روح هستند ممکن است کسی به ظاهر رفتارهای زاهدانه و مخلصانه داشته باشد ولی قلب او به مقام زهد و اخلاص نرسیده باشد. اینکه عمل لزوما دلالت به حالت قلبی نمی کند سخن مقبولی است؛ ولی انسان هم برای رسیدن به آن حالت قلبی هیچ راهی جز عمل شایسته و مناسب ندارد.

نمی شود کسی زهد قلبی داشته باشد و زمینه های عملی را رعایت نکند. این توهّم و مکر شیطان است که چنین توهمی را در انسان ایجاد می کند.

«كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۱ برعکس بحث ماست یعنی انسان بر اساس شاکله خود عمل می کند ولی تغییر شاکله به واسطه عمل اتفاق می افتد. عمل و معرفت یک رابطه دوسویه دارند و والد و مولود هم دیگر هستند؛ معرفت، عمل می زاید و عمل معرفت تولید می کند.

پس فرمود اگر می خواهی که به زهد برسی باید این کارهای عملی را داشته باشی:

۱- بهره از دنیا به قدر کفاف

از دنیا بقدر کفاف بهره ببری چرا که هر بهره ای از دنیا یک حجاب است.

این دهان بر بند تا بینی عیان چشم بند آن جهان حلق و دهان

این حلق و دهان مانند چشم بند است هر چه انسان بیشتر بخورد بیشتر چشم را می بندد.

۲- دوام بر ذکر

در تعبیر "ذَمَّ عَلَى ذِكْرِي" مراد ذکر قلبی است و اصولاً اصل ذکر الله قلبی است و اگر به ذکر لسانی، ذکر گفته می شود به خاطر این است که محصل ذکر قلبی است و گرنه خود ذکر زبانی اگر توجه قلبی نیاورد و ذکر قلبی همراه

^۱ اسراء: ۸۴.

آن نباشد فایده ندارد. این را تسامحا ذکر می گویند. پس کسی یا الله یا رحمان بگوید ولی قلب او این توجه را نداشته باشد این ذکر نیست.

پس اساس و روح ذکر همان ذکر و توجه قلبی است. و ذکر زبانی می تواند موثر و محصل ذکر قلبی باشد ولی انسان می تواند بدون داشتن ذکر لسانی به ذکر قلبی برسد. پس "ذَمُّ عَلٰی ذِكْرِي" یعنی دائما قلبا در فکر من باش و در هر حالی از من غفلت نکن!

اقل مراتب ذکر

این ذکر مراتب دارد و اقل آن که باید شروع شود و به آن رسید این است که دائما خود را در محضر خدا ببیند. این اقل مراتب ذکر قلبی است که باید دائمی باشد. تا کسی به ذکر دائمی نرسد به مراحل بعدی نمی رسد. یعنی انسان در خانه خود کاری می کند یا سخنی می گوید قلبا به خود تذکر بدهد که در محضر خدا هست.

در هنگام گفت و شنود با دیگران به خود تذکر دهد که غیر از مخاطب، خدا هم می شنود. یا در وقت دیدن چیزی یا کسی قلب او متذکر باشد که خدا هم همان موقع می بیند. وقتی اخم می کند یا می خندد و یا وقتی راه می رود یا در جلسه ای نشسته است یا هنگام غذا خوردن و همه حالات، خود را در محضر خدا ببیند.

این ذکر قلبی اگر ملکه و دائمی شود سدّ شکن است. اگر انسان طوری شده که چه مستمع باشد چه سخنگو، موقع خرید، در مسیر حرم، در هر حالی به قلب خود تذکر دهد که تو در محضر خدا هستی و خدا تو را می بیند، اولین اثر این حال این است که گناه و خطای او کم می شود؛ چراکه وقتی خود را در محضر خدا ببیند در جایی که داد می زده دیگر داد نمی زند. در جایی که ریا می کرده است دیگر ریا نمی کند چون می داند خدای متعال این ریا را می بیند.

موقع حرف زدن مراقب است که دروغ و اغراق و کم و زیاد نباشد. موقع شنیدن مواظب است که سخن خوبی باشد و موقع دیدن خوب را ببیند چون آن چه من می بینم خدا هم می بیند و منظره ای که چشم او افتاده است منظره ای است که باید یا نباید در این صورت اخلاص انسان هم زیاد می شود و خطاهای او کم می شود و این ملکه تقوا در انسان ایجاد می کند.

بعضی افراد که این کار را انجام داده بودند و به نوعی مراقبت کرده بودند گفته اند که این حالت در خواب هم همراه ایشان است و متوجه هستند که خدا ایشان را می بیند و مراقب کارهایشان است. این حالت توجه به خدا و حضور قلب در عالم خواب هم می آید.

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود
 به هر درش که بخوانند بی خبر نرود
 این حالت که ادامه پیدا کند کم کم یک توجهاتی به او می شود و چیزهایی را به او نشان می دهند.
 پس "دُم عَلٰی ذِكْرِي" دوام بر ذکر داشته باش یعنی ذکر قلبی مدام و اقل آن هم همین است.

مرتبۀ اکثری ذکر

شاید اکثر این ذکر قلبی برای امت نه سالکین همان است که امیر المومنین علیه السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» این حالت اکثری ذکر دائمی است برای امت حضرات معصومین است و خود ایشان فراتر از این هستند.

این جا انسان دائماً خود را در محضر خدا می بیند و او را مراقب خود می بیند و هر شیئی را که می بیند مراقب و متوجه است که خدا همراه او می بیند. اما در مرتبۀ اکثری این نیست بلکه خدا را با آن شیء می بیند و قبل و بعد و همراه آن خدا را می بیند. هر چیز که می شنود نیز همینطور است. در برخی بیانات مرحوم علامه به دست می آید که این مرتبۀ برای امت فراهم است. پس برای حضرات مرتبۀ بالاتری فراهم است که خبری از آن نداریم.

فرایند تأمین زهد توسط این امور

حضرت رسول عرض کردند که چگونه در دنیا زهد بورزم؟ "و كَيْفَ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا؟"

خداوند متعال فرمودند: "خُذْ مِنَ الدُّنْيَا كِفَافًا [خَفًّا] مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ اللِّبَاسِ، وَ لَا تَدَّخِرْ شَيْئًا لِّغَدٍ، وَ دُمَّ عَلٰی ذِكْرِي."

اول اینکه بهره مندی حداقلی در حد کفاف از لذات دنیوی داشته باشد؛ دوم چیزی را برای آینده ذخیره نکن و سوم بر ذکر من دائم باش!

این ها چطور زهد را تأمین می کند و انسان را به زهد قلبی می رساند؟

انسان هر جمالی که می بیند و هر لذتی که می برد و هر آواز خوشی را که می شنود اولاً قوای نفسانی انسان را فربه می کند یعنی با هر لذتی قوه شهوت یا غضب و یا وهم را تقویت و فربه تر می کند و هر چه کمتر به او داده شود ضعیف تر می شود.

قوه شهوت هر چه بیشتر بخورد یا ببیند قوی تر می شود. انسان هر لذتی که مربوط به حواس پنجگانه است ببرد اولاً این قوای نفسانی فربه تر می شود. دوم گرسنه تر هم می شود.

در تفسیر آیه شریفه: «نُقُولُ لِحَبْنَمَ هَلِ امْتَلَاتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»^۲ و خطابی که به جهنم گفته می شود و جوابی که می دهد فرموده اند جهنم باطن همین قوای باطنی و نفسانی انسان است. جهنم یعنی باطن نفس و غضب و شهوت انسان است. هر چه به آن می دهی می گوید: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». قوه شهوت هم همینطور است.

نسبت نفس اماره با لذات دنیوی نسبت انسان تشنه است با آب دریا که هر چه بیشتر می نوشد، تشنه تر می شود. قوای انسان همینطور است و این گونه نیستند که اگر به آن ها داده شود به حد یقفی برسد. مثلاً خانه ۶۰ متری را به دو خواب تبدیل می کند دو خواب را به سه خواب و اینجای شهر را به آنجای شهر تبدیل می کند و دوچرخه را به موتور و موتور به خودرو و همینطور ...

موتور را از خدا می خواهد که هر روز به حرم برود. موتور که به داده می شود، حرم رفتن او کمتر می شود. پولی را از خداوند می خواهد تا انفاق کند بعد که بدست می آورد، انفاقش کمتر می شود.

انسان هر وقت دید - این را به عنوان یک شاخصه داشته باشید - که در دل خود یک امر معنوی را متوقف بر یک امر مادی می کند بدانید که شیطان است. اگر این مشکل مادی من حل شود این طور نماز می خوانم یا این کار را می کنم. این وسوسه و فریب شیطان است.

«يُسَوِّفُنِي» هم همین معناست و یکی از کارهای شیطان تسویف و به تاخیر انداختن است. اگر انسان بگوید من این حال کار معنوی و عبادی را ندارم این بهتر است خودش توبه و نورانیت است. اما اگر بگوید این مشکل مادی نمی گذارد که کار معنوی را انجام بدهم این شیطان است و مثلاً بگوید اگر این مشکل حل شد من روزی ۵ درس

شرکت می‌کنم بدانند که دروغ می‌گویند. اگر قبل مشکل مادی ۳ درس می‌فته است بعد از حل مشکل ۲ درس شرکت خواهد کرد.

اگر قوای نفسانی انسان گرسنه تر شد تحکم آن به قوه عقل و نفس انسان بیشتر می‌شود. مانند بچه‌ای که برای خواسته‌ای که به او نمی‌دهند دائم نق می‌زند تا انسان خسته شود و آن را به او بدهد. نفس انسان هم همینطور است هرچه بیشتر می‌گیرد بیشتر می‌خواهد و چنان اصرار می‌کند که انسان او را تامین کند.

این گونه نفس مشغول تر می‌شود و هر کدام از اشتغالات پرده‌ای نازک بین انسان و عالم قدس و ملکوت و زیبایی‌های حقیقی می‌شود.

چه گونه طوف کنیم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب تخته بند تن ام

تعلقات زیاد می‌شود، نفس گرسنه می‌شود و خود اینها حجاب و غفلت و رهزن می‌شود.

انسان در نماز که می‌ایستد یاد حوادث روزانه می‌افتد، این به خاطر آن است که واردات انسان زیاد است و این‌ها توجه را می‌گیرد.

روح انسان در این موقع و قوه ملکوتی او دائم می‌خواهد به سمت بالا برود و نفس و قوای نفسانی او را به این سمت می‌کشاند. در این لحظه یا به کل منکر سمت بالا و لذات آن می‌شود و غیر لذات دنیایی را باور ندارد. اگر هم باور دارد که لذات دیگری هم وجود دارد نیرویی برای او باقی نمی‌ماند که آن طرف هم برود در کشاکش است.

این موضوع را مولوی خوب به تقریر درآورده است. روزی مجنون قصد کرد به ولایت لیلی سر بزند. خواست با شتر ماده‌ای که داشت برود و این شتر از قضا تازه بچه‌دار شده بود. شتر خیلی وابسته به بچه خود است. مجنون به خودش گفت اگر این کره شتر همراه ما باشد مانع حرکت و سرعت شتر می‌شود؛ لذا بچه را در طویله بست و با شتر روان شد.

مجنون دید هر چه می‌رود باز سر منزل اول است و خیلی جلو نرفته است. فهمید تا موقعی که توجه به شتر و افسار او دارد شتر مسیر لیلی را می‌رود. همین که مجنون به یاد لیلی فکر می‌کند، شتر به سمت خانه بر می‌گردد.

میل ناقه پس پی کره دوان

ناقه گریدی، و واپس آمدی

میل مجنون پیش آن لیلی روان

یکدم از مجنون ز خود غافل بدی

مجنون در یک لحظه که غافل می شد می دید ناقه به سمت خانه برگشته است. آخر مجنون خسته شد و گفت ما هردو عاشق هستیم و هر کدام عشقمان یک طرف است و این طور همراه خوبی برای همدیگر نیستیم. تو به عشق خودت برس و ما هم پیاده به سمت معشوق مان می رویم.

ما دو ضد، پس همره نالایقیم

گفت ای ناقه چو هردو عاشقیم

ما همراهان خوبی برای هم نیستیم.

در زده تن در زمین چنگال ها

جان گشاید سوی بالا بال ها

بدن و روح ما همینطور است و مانند مجنون و شتر است. روح ما می خواهد به سمت بالا رود و این درحالی است که تن انسان به دنیا چنگال زده است.

سرنگون خود را از اشتر درفکند او به زیر

سیر گشتم زین سواری سیر سیر

این داستان انسان است.

این که فرمود اگر می خواهی بررسی باید به قدر کفاف از دنیا استفاده کنی نه بیشتر به این دلیل است که هرچه بیشتر بهره ببرد تعلق او بیشتر می شود.

پس این بهره مندی در حد کفایت در دنیا موجب می شود که مانع از سر راه معرفت الله و قرب به خدا زدوده شود. و هرچه بهره بیشتر شود موانع زیاد می شود.

دوام بر ذکر باعث فراغت نفس برای پرواز و دیدن و مقرب شدن و جلورفتن و انسان و کامل تر شدن، می شود. ذکر خدا انس انسان را با خدا و میل او را به سمت بالا بیشتر می کند و کم کم پرده ها را از جلوی چشم انسان کنار می زند و موجب می شود که لذاتی را به انسان بچشانند و بهجت ها و زیبایی را نشان انسان بدهند که بفهمد آن لذات و زیبایی ها اصلا زیبایی و لذت نبوده است و جز زندان و پستی و قید و بند چیز دیگری نبوده است.

با ذکر خداوند لذاتی را نشان انسان میدهد که با دیدن آن ها انسان ماهیت دنیا را می فهمد و زندان بودن و صندوقچه بودن و جای ماندن نبودن آن را بفهمد و همینطور این که این دنیا شان انسان و روح او نیست.

تا آن طرف را انسان نبیند نمی تواند دل بکند. می توان تعبدا زحماتی کشید اما برای راحت شدن و آرام شدن دل باید لذات آن طرف را به او نشان دهند و به او بچشانند. وقتی لذت را چشانند تازه می فهمد که این دنیا ارزش ندارد.

مولوی در این جا هم خوب به میدان آمده است. داستان یک قاضی و یک زن دارد که ما آن را نقل نمی کنیم. مولوی می گوید همه انسان ها در یک صندوقچه اند فکر می کنند در جایی وسیعی زندگی می کنند و خبر از بیرون ندارند. چون دائم صندوقچه ی انسان عوض می شود.

الان میل به لذت الف آرزوی اوست آن صندوقچه ی او می شود همین که به لذت الف می رسد بی میل و دل زده می شود. تا بیاید بفهمد که این ارزش ندارد و چیزهایی دیگری غیر از این باید باشد آرزوی دیگر و صندوقچه دیگری برای او پیش می آید. آرزوی دیگر می آید تا انسان نفهمد که در صندوق بوده است فقط جای آن عوض می شود تا فکر کند که به کمال و آرامش رسیده است. همینکه می خواهد از این هم زده شود و تا می آید متوجه عالم دیگر شود صندوق دیگری برای فراهم میشود.

تا موقعی که نفهمد در صندوق است نمی تواند از صندوق بیرون بیاید و زمانی می تواند بفهمد که در صندوق است که فراتر از صندوق را به او نشان دهند و بچشانند و این با ذکر الله و مراقبت فراهم می شود.

ای خدا بگمار قومی روحمند تا ز صندوق بدنمان وا خرد

خود انسان هم نمی تواند از صندوق بیرون بیاید بلکه انسان های روحمندی چون انبیا و ائمه و خواص شاگردان ایشان می توانند بفهمانند که انسان در صندوق است و از آن او را نجات دهند. انسان هایی که روحمند هستند یعنی عین روح هستند و روح بلندی پیدا کرده اند.

از هزاران یک کسی خوش منظر است که بداند کو به صندوق اندر است

از هزاران یکی خوش آتیه است که بفهمد که در صندوق است. بداند که زندان بدن و قوای نفس و لذایذ مربوط به بدن همه صندوق و صندوقچه هستند کی می تواند بفهمند که در صندوق است.

آن جهان را دیده باشد پیش از آن تا بدان ضد این ضدش گردد عیان

اگر جای دیگر و مناظر و صداهای و حقایق و لذات دیگری را به او نشان داده باشند تازه او می تواند بفهمد آن جایی که الان هست صندوق و زندان است. این با ذکر و التجاء و اضطرار به خداوند متعال و حضرات معصومین حاصل می شود. راهی جز این ندارد.

نمی توان گفت این کار را بکن تا لذتی از آن طرف بچشانند. می شود این کارها را کرد ولی در روح این ها اضطرار و حقیقت وجود باید باشد. اگر اضطرار را خواست و خداوند و حضرات معصومین به او نشان دادند در این صورت

کندن از دنیا و زهد و ترک گناه و ترک غفلت برای او آسان می شود. باید از حضرات خواست تا به انسان بچشانند و بفهمانند و نشان بدهند و این باید با اضطرار باشد.

بعد که چنین اتفاقی برای کسی افتاد راه آن را هم به او نشان می دهند؛ یعنی اول باید یک نیرو و جذبه ای باشد که انسان را جدا کند و بعد او خود راه را برود. می توان از طریق خواندن روایات و آیات بفهمد که باید این کار و آن کار را بکند ولی حس و میل عمیق را ندارد و میل هم پیدا کند باز با روح انجام نمی دهد. اما اگر آن جذبه کشش باشد هم راه هایی که خوانده است و یاد گرفته است با ذوق و شوق انجام می دهد و هم خود یک بصیرت پیدا می کند و راه ها را می فهمد.

منظور از خواستن از حضرات البته دیدن صرف وجود امام نیست بلکه باید دنبال کمالات امام باشد و این فضیلت است چه انسان امام زمان را ببیند و چه نبیند. تشریف برای بعضی از عرفای شیعی که مقامات را چشیده اند و رسیدن را سخت یا متعذر می بینند، میانبر می شود ولی یک سری افراد دوست دارند که حضرت را ببینند و بعضا پز آن را بدهند. از حضرات نباید مشاهده جسمی را درخواست کرد که این هر وقت صلاح بود فراهم می شود.

از ایشان باید معرفت را درخواست کرد و لذات باطنی که خود داشته اند را به انسان نشان دهند چه همراه مشاهده ایشان باشد چه نباشد.

خود استاد تجربه ای از تلاش برای دیدن حضرت داشته اند که بعد از مدتی در خواب دیدند که حضرت برای تشریف دنبال ایشان فرستادند در راه به ایشان گفته شد که قبل از تشریف دو رکعت نماز بخوانید و مشرف شوید بعد بیدار شدند و این معنی را برداشت کردند که باید دو رکعت نماز واقعی بخوانید بعد دنبال تشریف بشوید.

راه دوام ذکر

در ادامه رسول الله عرض کرد:

"فَقَالَ: يَا رَبِّ! فَكَيْفَ أَدُومُ عَلَى ذِكْرِكَ؟"

چگونه دوام ذکر پیدا کنم و دائم الذکر باشم.

آن چه گفته که اقل مراتب ذکر است درست است که اقل است ولی به سادگی فراهم نمی شود. در طول شبانه روز شاید انسان به یک ساعت یا دو ساعت نتواند بیشتر یاد خدا باشد. خیلی زود غفلت سراغ انسان می آید. پس

انسان می تواند در یک فرایند دو ساله و سه ساله به این مرتبه برسد ولی با این حال همان هم خوب است و باید هر وقت یادش افتاد انجام دهد.

«قَالَ: بِالْخُلُوةِ عَنِ النَّاسِ، وَ بُغْضِكَ الْحُلُوِّ وَ الْحَامِضِ، وَ قِرَاعِ بَطْنِكَ وَ بَيْتِكَ مِنَ الدُّنْيَا.»

اگر بخواهی دائماً به یاد من باشی باید خلوت نشینی کنی و گریز از مردم داشته باشی! دوم از ترش و شیرین دنیا ناخشنود باشی و علاقه مند نباشی! سوم شکم هم باید سبک بار باشد! چهارم خانه ات هم پر از مظاهر دنیوی نباشد!

(۱) خلوت‌گزینی

اولین قدم خلوت از مردم است و البته این را می دانیم که این موارد که حضرت فرمودند از زمینه سازها و مویدات و علل معده است و گرنه ذکر امر قلبی است و اینها فقط کمک می کند که این حالت پدید بیاید.

خلوت نشینی و عزلت و گوشه نشینی به چه معناست؟

از امام صادق علیه السلام روایت است: «إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تُعْرِفُوا فَاذْعَبُوا» اگر می شود که شناخته شده نباشید این کار را بکنید. سعی کنید شهرت پیدا نکنید. به خاطر این که مردم اگر ثنا گوی شما نباشند عیبی بر شما نیست و خدا بر آن مواخذه تان نمی کند.

«وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مَذْمُومًا عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُودًا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^۳ اگر هم در نزد مردم مذموم بودی باز گناهی نیست. به شرط آن که در نزد خدا محبوب باشی.

اگر حساب انسان با خدا صاف بود و حق بندگی را تا جایی که می توانست ادا کرد بقیه کار مهم نیست که انسان مبعوض مردم باشد یا محبوب آن ها باشد و مردم ثناگوی انسان باشند و نه اینکه بدگوی او باشند.

نه ثنا گویی ایشان بر کمالات انسان می افزاید اگر کم نکند چون عجب و خودشیفتگی و غفلت می آورد و نه مذمت ایشان از کمالات کم می کند و انسان را در نزد خدا بی اجر و قرب می کند.

^۳ کافی، ج ۸، ص ۱۲۸، ح ۹۸.